

گفت‌وگو و روابط قدرت در داستان رستم و اسفندیار

فرهاد کرمی*

دانش‌جوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه اراک

دکتر حسن حیدری**

دانش‌یار ادبیات فارسی، عضو هیأت علمی دانش‌گاه اراک

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۲۲

تاریخ پذیرش: ۹۶/۷/۳۰

چکیده چکیده

داستان رستم و اسفندیار نشان‌دهنده تعارض درونی در ساختار قدرت رسمی و چگونگی شکل‌گیری مقاومت در برابر گفتمان غالب قدرت است. این تعارض و درگیری در داستان با شگردهای روایت، گفت‌وگو و مکالمه و برخی ساخت‌های بلاغی مطرح می‌شود. در این مقاله به بررسی و تحلیل مکالمه و گفت‌وگو به مثابه بخشی از تحلیل انتقادی گفتمان پرداخته‌ایم و از برخی مؤلفه‌های کاربردشناسی زبان نیز در تحلیل گفت‌وگوهای دو شخصیت اصلی داستان یعنی رستم و اسفندیار بهره برده‌ایم. این بررسی نشان می‌دهد که مناسبات روابط قدرت در دربار و نهادهای سیاسی ایران، زبان و ساختار داستان رستم و اسفندیار را از بار ایدئولوژیک سرشار و بلاغت گفتمانی قدرت را بر آن حاکم کرده است. اسفندیار نماینده قدرت دینی و سیاسی و رستم نماینده قدرت پهلوانی و ملی است که علی‌رغم میل باطنی درگیر نبردی ناخواسته و تن‌به‌تن می‌شوند. گفتمان قدرت باعث عمل‌کرد زبان در بافت خاص و شیوه بلاغی ویژه‌ای شده است که وقتی از صافی ذهن حماسه‌پرداز فردوسی گذشته است باعث ایجاد دست‌گاه گفتمانی جدید با هویت تازه‌ای شده است.

کلید واژه‌ها

رستم و اسفندیار، تحلیل مکالمه، تحلیل انتقادی گفتمان، روابط قدرت، کاربردشناسی زبان.

* Hojatkarami7@gmail.com

** h-haidary@araku.ac.ir

مقدمه

قدرت و روی کردهای آن مهم‌ترین درون‌مایه داستان‌های حماسی است. ستیز قهرمانان حماسه را باید منازعه قدرت تلقی کرد. قدرتی که به تعبیر فوکو «به مثابه بازی‌های استراتژیک میان افراد و آزادی است» (نظری، ۱۳۹۱: ۲۹۲). آن‌چه داستان رستم و اسفندیار را از سایر داستان‌های شاهنامه متمایز می‌کند، موضوع کش‌مکش بر سر قدرت و ستیز دو نوع صورت‌بندی متفاوت در درون یک گفتمان واحد است. به این معنی که هر کدام از این شخصیت‌ها هم نماینده یک گفتمان مجزا هستند و هم شیوه خاصی برای بیان و بازنمایی گفتمان خود بر می‌گزینند. این رویارویی در درون نیروهای متحد و فعال در یک جبهه شکل گرفته است و این امر اهمیت موضوع را در نوع حماسه بیش‌تر می‌کند. این معارضه در گفت‌وگوهای شخصیت‌ها بیش‌تر نمایان می‌شود.

در این جستار، سعی شده است با استفاده از اصطلاحات زبان‌شناسی کاربردی و روی‌کرد تحلیل گفتمان انتقادی و با استفاده از روش‌های تحلیل مکالمه داستان رستم و اسفندیار بررسی و تحلیل شود و روابط قدرت در آن بر اساس منزلت و فاصله اجتماعی شخصیت‌های اصلی داستان تبیین گردد.

پیشینه تحقیق

فصلی از کتاب از «رنگ گل تا رنج خار» در باب انواع گفت‌وگو و نقش آن در پیش‌برد داستان است (سرامی، ۱۳۶۸: ۱۷۷-۳۶۹). هم‌چنین بخشی از کتاب داستان/داستان‌ها با عنوان سخن گفتن پهلوانی، اهمیت عنصر مکالمه و گفت‌وگو را در داستان، بررسی کرده است (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۱۳۲). هم‌چنین در مقاله «بررسی تعامل دو نظام روایی و گفتمانی در داستان رستم و اسفندیار؛ روی‌کرد نشانه - معنا شناختی» نقش مؤلفه‌های گفتمانی در جهت‌دهی معنایی در کنار نشانه‌های روایی بررسی شده است. (بهنام، ۱۳۹۰: ۱-۱۶). زهرا حیاتی (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی دلالت‌های ضمنی گفت‌وگو در داستان رستم و اسفندیار» از منظر علم معانی، گفت‌وگو را مرکز ثقل شکل‌گیری معانی ضمنی در داستان رستم و اسفندیار دانسته است. بر اساس نتایج این پژوهش، ۶۰ درصد کل گفت‌وگوهای این داستان حاوی معانی ضمنی بوده که نشان‌دهنده مفهوم اعتراض و پرخاش در سخنان اسفندیار و مفهوم مقاومت و سازش در سخنان رستم است.

مقاله حاضر ضمن توجه به دست‌آوردهای ارزنده پژوهش‌های یادشده، هدف خود را بر تحلیل روابط قدرت و منزلت و چگونگی بازنمایی آن از خلال زبان با توجه به نظریه‌هایی مانند کاربردشناسی و تحلیل گفتمان انتقادی متمرکز کرده است.

۲- مبانی نظری بحث

نقد و تحلیل متون ادبی از منظر نقش و کارکرد اجتماعی آن‌ها، مستلزم این پیش فرض نظری است که متن ادبی را نه صرفاً یک متن هنری، بلکه مجموعه‌ای یک‌پارچه و متشکل از اجزا و عناصر درونی و بیرونی، شامل زبان و زمینه اجتماعی و به‌طور کلی یک گفتمان (discourse) در نظر گرفت. در این روی‌کرد متن یک کنش اجتماعی خواهد بود که مانند کنش‌های اجتماعی دیگر، در خدمت ارتباط و تعامل است و با دیگر عناصر جامعه یعنی قدرت، ایدئولوژی، تاریخ و سیاست مرتبط است. در تحلیل انتقادی گفتمان مفاهیمی مانند قدرت، ایدئولوژی و جامعه از یک سو و زبان و دانش از سوی دیگر دخیل هستند و نقش ایفا می‌کنند. درگفتمان، عینیت و ذهنیت از طریق زبان یک‌دیگر را می‌سازند. صورت‌های زبانی آزادانه انتخاب نمی‌شوند؛ انتخاب شکل‌های زبان هم‌واره تحت تأثیر عوامل زمینه‌ای مانند بافت برون‌متنی، گفتمان غالب، تاریخ، جامعه، دانش‌های زمینه‌ای نویسنده و شاعر و عوامل بی‌شمار دیگری است که همگی تحت تأثیر روابط پیچیده قدرت و حوزه تأثیر ایدئولوژی‌ها هستند (ر.ک. آقاگل‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۲). بنابراین تحلیل‌گران گفتمان معتقدند که مطالعه علمی زبان نمی‌تواند بی‌طرفانه و خنثی باشد؛ چرا که زبان آغشته به ایدئولوژی است یا به تعبیر رولان بارت، زبان، دارای «قدرت فاشیستی» است (اکو، ۱۳۷۳: ۶۷).

منظور از بافت زبانی، ارجاعات و الگوهای درون‌متنی است و خود متن زمینه قرار می‌گیرد. منظور از بافت موقعیت «کلیه شرایط موجود و ممکن مرتبط؛ اعم از زبانی (کلامی) و فرازبانی (غیرکلامی) پیرایه‌زبانی و شرکت‌کنندگان دخیل در تولید و تفسیر و تحلیل گفتمان است» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۳۹).

قدرت سازنده گفتمان‌هاست. بر این اساس وظیفه تحلیل‌گر بررسی ابعاد تعاملی متون و روابط آن‌ها با تکنولوژی‌های قدرت و آثار سوژه‌ساز و ابژه‌ساز آن‌هاست. از یک منظر، قدرت ویژگی ذاتی تمامی کنش‌های اجتماعی است و خود را در قالب گفتمان سامان‌دهی می‌کند و از طریق گفتمان برآمده از نظام‌های معرفتی به زندگی و هویت مردمان شکل

می‌بخشد؛ از یک سو نظام‌های فکری و قواعد آگاهی، گفتمان را شکل می‌دهند و از سوی دیگر گفتمان نیز به مفاهیم دیگر معنا و هویت می‌بخشد. بنابراین مسأله مهم در فهم گفتمان‌ها نه درک معانی نهفته در آن‌ها بلکه تحلیل شرایط شکل‌گیری آن‌هاست. به همین دلیل نقطه عزیمت تحلیل‌گر در بررسی روابط قدرت، محل تلاقی و معارضه استراتژی‌های قدرت است.

از سوی دیگر، ایدئولوژی منعکس‌کننده اهداف، منافع و ارزش‌های اساسی گروه‌هاست و به همین سبب سازمان‌دهنده و معنا ساز است. ایدئولوژی به کنش‌گران اجتماعی فرصت می‌دهد تا خصوصیات اجتماعی گروه و طبقه خود را به دانش و اعتقاد تبدیل کنند. این دانش و اعتقاد در متن نمود می‌یابد و بر این اساس هیچ تعاملی میان تولیدکننده متن و خواننده بدون کنترل و القای ایدئولوژیک وجود ندارد. یک متن ادبی همانند شعر، ایده و عقیده فرد یا افراد را بازنمایی می‌کند. تجلیات غیرعمدی و ظریف سلطه را می‌توان در سطوحی مانند آهنگ جمله، سبک بیان، صنایع بلاغی، آداب نزاکت و مانند آن‌ها مشاهده کرد (رک: وندایک، ۱۳۸۲: ۲۰۰). بنابراین متون زبانی جنبه مادی شده ایدئولوژی‌ها هستند.

۱/۲. تحلیل داستان در بافت موقعیت

الف) زمینه: اصرار اسفندیار بر واگذاری تاج و تخت شاهی به او، گشتاسب را به این نتیجه می‌رساند که چاره‌ای جز خلاصی از دست پسر ندارد. آن‌گاه که به اشاره جاماسب، وزیر اخترشناس خود، متوجه می‌شود مرگ فرزندش در زاوولستان به دست رستم است، اسفندیار را وادار می‌کند تا به سیستان لشکر بکشد و رستم را دست‌بسته به درگاه بیاورد. رستم که گردن‌فرازتر از آن است تا دست به بند دهد، ابتدا تلاش می‌کند تا این شاهزاده نوآیین را از قصد خود منصرف کند، اما اصرار و لابه‌اش در اسفندیار اثر نمی‌کند. جنگ رخ می‌دهد و رستم به راه‌نمایی سیمرغ تیر گزی را به چشمان شاهزاده رویین‌تن می‌زند و او را از پای درمی‌آورد.

ب) فحوای یا عاملان گفتمان: مشارکین در ماجرا به دو طیف مشارکین اصلی و فرعی تقسیم می‌شوند. مشارکین اصلی همان رستم و اسفندیارند و مشارکین فرعی به ترتیب حضور در داستان عبارتند از گشتاسب، پشوتن، کتایون، بهمن، زال و زواره.

پ) شیوهٔ گفتمان: متن داستان، شعری منسجم در قالب مثنوی و بحر متقارب شامل ۱۶۶۸ بیت است که از تعدادی گفت‌وگوی طولانی همراه با توصیف‌های دقیق از جزئیات صحنه‌های گوناگون تشکیل شده است.

۲/۲. کارکرد گفتمانی گفت‌وگو و کنش‌های گفتار: هر نوع تعامل و گفت‌وگو در چارچوب ساختار یا ساختارها و کنش اجتماعی خاصی فهمیده می‌شود. علاوه بر ساختار آوایی، نحوی و معنایی، شرایط اقتضائی و بافت موقعیت، جای‌گاه شخصیت‌ها، روابط و سلسله مراتب منزلت نیز بر جهت‌گیری پیام و ساختار گفت‌وگو تأثیر می‌گذارد. گفت‌وگو بخشی از یک نظام پیچیدهٔ اجتماعی است که به تعبیر جان آستین در «نظریهٔ کنش‌های گفتار»، یا خودِ عمل است یا بخشی از عمل و کنش است (آقا گل‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۴۸). کنش‌های گفتار که در حوزهٔ کاربردشناسی زبان بررسی می‌شوند، در روی‌کرد گفتمانی هم به آن‌ها توجه می‌کنند. این تفاوت که در این‌جا به توالی و زنجیرهٔ کنش‌های گفتاری می‌پردازند که در قالب گفت‌وگو و متن آشکار می‌شود. افراد در مکالمه در کنار انواع کنش‌های گفتاری، ممکن است اشکال متفاوتی از کنش‌های متقابل دیگر را نیز از خود بروز دهند؛ مانند «نوبت‌گیری در مکالمه، حمله به دیگران و دفاع از خود، آغاز کردن و پایان دادن به گفت‌وگو، مذاکره کردن، موافقت یا مخالفت با یک‌دیگر، پاسخ‌گویی به سخن دیگران یا آماده شدن برای نوبت خود در مکالمه، به دست دادن تصویری مثبت از خود، حفظ وجهه، مؤدب بودن، اقناع یک‌دیگر و...» (وندایک، ۱۳۸۹: ۴). در تحلیل انتقادی گفتمان به نقش این کنش‌ها و این‌که چگونه می‌توان به وسیلهٔ نوع کنش گفتاری، مناسبات قدرت و سلطه را تبیین کرد توجه می‌کنند.

۳/۲. حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی

برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکاری گفتمانی است که مشارکین درگفتمان برای برجسته کردن نقاط قوت خود و ضعف‌های احتمالی حریف، به کار می‌گیرند (سلطانی، ۱۳۹۲: ۱۱۳). در مکالمهٔ رستم و اسفندیار آن‌جا که اسفندیار نژاد رستم را نکوهش می‌کند، عمل حاشیه‌رانی و برجسته‌سازی به شکل یک معارضةٔ کلامی شدید، خود را نمایان می‌سازد. اسفندیار ضمن تعارفات دوستانه، در گفت‌وگوی جدلی خود با رستم سعی می‌کند شخصیت و هویت پهلوانی وشاهی خود را برجسته سازد و نژاد و گذشتهٔ پُر افتخار

رستم را نکوهش و تحقیر کند و همه آن چه را که تهمتن بدان می‌نازد، یک‌سره تباہ و بی‌قدر جلوه دهد تا موضوع اسارت رستم را پیش بکشد. این نوع تغییر و ایجاد زمینه در تعامل، چیزیست که گوفمان آن را « قالب‌بندی » می‌نامد (گوفمان، ۱۹۷۴ به نقل از بی من، ۱۳۸۱: ۱۰۲). بدین سبب مکانیسمی تهاجمی را در مکالمه به کار می‌گیرد که به واسطه آن دو پهلوان به دو رقیب و حریف جنگ تبدیل می‌شوند. اسفندیار در یادکرد نیاکان رستم، صفت توهین‌آمیز « بدگوهر دیوزاد » را به کار می‌برد که ارجاعی درون‌متنی و برگرفته از گفتار سام پدر زال است:

چو آید و پرسند گردن‌کشان چه گویم از این بچه بدنشان
 چه گویم که این بچه دیو چیست پلنگ دو رنگست، گر بربری‌ست؟!
 (فردوسی ۱۳۸۶: ۱۶۶)

هم‌چنین ارجاع برون‌متنی نیز برای این اشاره اسفندیار در سایر منابع هست « من سپیدم و مادرش سپید است فرزند چرا سیاه است، این مگر از نسل دیو باشد » (محمد بن محمود بن احمد طوسی، ۱۳۹۱: ۴۱۸). سخنان او در هفده بیت بدان منظور است که رستم را از لحاظ روحی و روانی در موضع ضعف قرار دهد و استیلای خود را بر او القا کند. قبل از آن رستم در یک مکالمه جدلی فعال موفق شده بود بر اسفندیار به دلیل عهدشکنی و نفرستادن « خُرامی » برای دعوت، بزرگی بفروشد و او را سرزنش کند؛ حال نوبت اسفندیار است که با اتخاذ راه‌بردی مناسب فاصله اجتماعی خود را با رستم به او گوش‌زد کند و پاسخ گستاخی و درشت‌گویی او را بدهد. او این بار از قول موبدان و بزرگان از راه‌برد کیفیت استفاده می‌کند تا از بار مسؤولیت خود در بیان بکاهد اما هم‌چنان وهن نیاکان رستم را مدنظر دارد:

چنین گفت با رستم اسفندیار که ای نیک‌دل مه‌تر نام‌دار،
 من ایدون شنیدستم از بخردان بزرگان و بیدار دل موبدان
 که داستان بدگوهر از دیو زاد به گیتی فزون زین ندارد نژاد
 (فردوسی ۱۳۸۹: ۶۲۷)

دو صفت « نیک‌دل » و « نام‌دار » از ابزارهای تلطیف‌کننده (mitigating device) است که اسفندیار برای کاستن از جنبه توهین‌آمیز سخنان خود و رعایت ادب تعامل، به کار برده‌است. نوع کنش گفتاری گوینده در مکالمه، با جای‌گاه و منزلت مخاطب ارتباط

مستقیم دارد. استفاده از کنش گفتاری تأثیری (perlocutionary act) در این نوبت از مکالمه، اسفندیار را قادر می‌سازد تا یک بار دیگر کنترل مکالمه را در دست بگیرد. او تعمداً شیوه بیان تلویحی غیر محترمانه را به کار می‌گیرد تا رستم را عصبانی کند و او را آن‌گونه که خود می‌خواهد تحت تأثیر قرار دهد تا از این طریق هم او را وادار به پذیرش خواست خود کند و هم سلطه و استیلای گفتمانی خود را بر او تحمیل کند:

پذیرفت سامش ز بی‌بچگی	ز نادانی و ریوی و غرچگی
خجسته بزرگان و شاهان من	نیای من و نیک‌خواهان من
ورا برکشیدند و دادند چیز	فراوان برین سال بگذشت نیز
یکی سرو بد ناپسوده سرش	چو با شاخ شد رستم آمد برش

(فردوسی ۱۳۸۹: ۳۴۵)

پاسخ‌های رستم به توهین‌ها و تحقیرهای اسفندیار، این بار با آرامش و تأمل بیشتر همراه است. گو این‌که پهلوان منظور شاه‌زاده را دریافته است و می‌داند که شاه‌زاده جوان در برابر هیبت و مهابت او چاره‌ای جز بزرگ‌نمایی نژاد و دودمان خود، و خوارداشتن نیاکان او ندارد؛ پس عنان سخن را به دست می‌گیرد و پاسخ‌های درشت خود را در سیری روایی پی می‌گیرد. پاسخ‌های رستم، از حیث کمیت نیز، سنجیده و حساب شده است. در راهبرد کمیت (quantity) - که یکی دیگر از اصول همکاری گرایس است - بر مقدار اطلاعات ارائه‌شده به لحاظ کمی تأکید شده است؛ ارائه اطلاعات باید به میزان لازم انجام شود نه بیشتر و نه کم‌تر (آقاگل زاده، ۱۳۹۲: ۸۵). اولین جمله رستم در شروع مکالمه از حیث کنش‌های گفتاری بسیار حائز اهمیت است. او خطاب به اسفندیار می‌گوید:

بدو گفت رستم که آرام گیر	چه گویی سخن‌های نادلپذیر؟
دلت پیش کژی بیالد همی	روانت ز دیوان بنالد همی
تو آن گوی کز پادشاهان سزاست	نگوید سخن پادشا جز که راست

(فردوسی ۱۳۸۹: ۳۴۶)

استفاده از کنش امری - ترغیبی (directive act) گوینده را در موقعیت کنترل‌گر یا قدرت بالادست مکالمه قرار می‌دهد و او را قادر می‌کند که رابطه خود را با شنونده بر اساس منزلتی برابر یا فرادست تنظیم کند. هر چند جملات امری هم‌واره به منزله صدور فرمان و دستور نیست و گاه ساخت‌های امری برای درخواست و خواهش به کار می‌رود.

مصراع «تو آن گوی کز پادشاهان سزاست»، آشکارا دربردارنده هدف منظورشناختی سرزنش و توبیخ است. مصراع دوم نیز حاوی بار تعریض است؛ رستم به تعریض اسفندیار را دروغ‌زن می‌خواند و در اثبات دروغ بودن ادعای او، بزرگی‌های نیاکان خود را برمی‌شمارد.

این‌که در پاسخ مفصل رستم هیچ اشاره‌ای به زال و دلاوری‌های او وجود ندارد، جای تعجب ندارد؛ گویی رستم خود نیز از یادکردِ سرگذشت پدر دچار انفعال و شرم شده باشد. این موضوع نشان‌دهنده غلبه همان انگاره فرهنگی مشترک نزد اسفندیار و رستم؛ یعنی اهمیت نژاد و شفافیت در اصل و نسب است. چراکه او نیز متعلق به همان فرهنگی است که تولد کودکی با تن سیاه و موی سپید را نشانه‌ای اهریمنی تلقی می‌کردند (مختاری، ۱۳۷۹: ۵۷).

در پایان این ستایش‌نامه، رستم خود را چنان می‌ستاید که در عین برشمردن فضایل و بزرگی‌های خود، شائبه استکبار و گردن‌کشی در برابر شاه‌زاده را از خود دور کند:

بدان گفتم این تا بدانی همه تو شاهی و گردن‌کشان چون رمه
تو اندر زمانه رسیده نوی اگر چند با فرّ کی خسروی
تن خویش بینی همی در جهان نه‌یی آگه از کارهای نهران
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۴۹)

هدف رستم از بیان افتخارات خود و بزرگی نیاکانش، نه به حاشیه راندن و بی‌ارزش کردن نژاد و تبار اسفندیار بلکه صرفاً اثبات خود است. اسفندیار در موضع دیگری ضمن برشمردن نیاکان خود و نشان دادن نژاد شاهی‌اش به رستم می‌گوید:

تو دانی که پیش نیاکان من بزرگان بیدار و پاکان من
پرستنده بودی تو خود با نیا نجویم همی زین سخن کیمیا
تو شاهی ز شاهان من یافتی چو در بندگی تیز بشتافتی
(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۵۰)

در این بخش از گفت‌وگو، اسفندیار از نکوهش نژاد رستم به سرزنش و تحقیر خود رستم می‌رسد. در زبان فارسی برای تعارف عمدتاً از دو ابزار سبکی عمده استفاده می‌شود: یکی به کار بردن صورت‌های جای‌گزین برای پایین آوردن خود و بالا بردن دیگری و دوم، استفاده از صورت‌های جای‌گزین جمع و مفرد برای ارجاع به دیگران (بی من، ۱۳۸۱: ۱۹۵). در نقطه مقابل، برای خوارداشت دیگری نیز می‌توان از همین دو ابزار سبکی استفاده

کرد. استفاده از ضمیر شخصی تو در خطاب به رستم، و واژه «پرستنده» به معنی غلام و خدمتکار، گویای نوع تلقی اسفندیار از جای‌گاه رستم است؛ او از رستم و خاندانش توقع خدمت‌کاری دارد و بزرگی و اعتبار او را در بندگی شاهان و نیاکان خود می‌داند و در پی بند اوست اما پاسخ رستم صریح و از موضع قدرت برتر است:

چه نازی بدین تاج لهراسپی بدین تازه آیین گشتاسپی؟
 که گوید برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند
 که گر چرخ گوید مرا این نیوش به گرز گرانش بمالم دو گوش
 من از کودکی تا شدستم کهن بدین گونه از کس نبردم سخن
 (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۵۵)

تعبیرهای «تاج گشتاسپی» و «تازه آیین لهراسپی» عصاره تلقی رستم از ساختار حکومت گشتاسپ و حاوی بار معنایی تحقیراست و به‌طور ضمنی نشان‌دهنده موضع ناهم‌دلانه پهلوان کهن با این ساختار و سامان تازه است. پرسش بلاغی بیت اول بار معنایی سرزنش و تحقیر را به‌طور بارزتری برجسته ساخته است و در برابر عمل حاشیه‌رانی اسفندیار، نوعی واکنش متقابل محسوب می‌شود.

۴/۲. نوبت‌گیری و مدیریت مکالمه

نظام مدیریت مکالمه در گفت‌وگوهای دو پهلوان نه بر حسب اجبارهای نهادی و قوانین از پیش تعیین شده بلکه به مقتضای شرایط و الزامات تعامل تعیین می‌شود. مسائلی از قبیل نوبت‌گیری در مکالمه، تعیین گونه‌زبان (گفتاری، معیار، گویشی و...) استفاده از کنش‌های مختلف گفتار، ادب تعامل، سبک گفتار (مؤدبانه، کنایه‌آمیز، رسمی، دوستانه و...) همه و همه در حین فرایند تعامل شکل می‌گیرند. این موضوع برابری جای‌گاه و هم‌وزنی طرفین را نشان می‌دهد. در این تعامل اسفندیار بر حسب موقعیت و منزلت اجتماعی خود سعی می‌کند که دست بالا را داشته باشد و رستم نیز هم‌واره تلاش می‌کند تا موقعیت و بافت تعامل را متعادل نگه دارد و در صورت امکان کنترل رخ‌دادهای ارتباطی را به دست بگیرد.

اسفندیار با تدبیر امور و تمهید مقدمات، صحنه آمدن رستم به میهمانی را مدیریت می‌کند، اما رستم با ورود سرزده خود به میهمانی، از یک مشارک منفعل به یک بازی‌گر

فعال در موقعیت تبدیل می‌شود، تهمتن با آمدنش به میهمانی اسفندیار می‌خواهد تا تحقیر و توهین شاهزاده را در نفرستادن خُرام بی‌پاسخ نگذارد و در ضمن صلح‌خواهی و حسن نیت خود را ثابت کند. رستم سوار بر رخس وارد اردوگاه اسفندیار می‌شود و با مهابتی که خاص جهان پهلوانی چون اوست، چشم و دل لشکر اسفندیار را خیره می‌کند. اسفندیار به استقبال او می‌رود. صحنه برخورد حضوری، از حیث سازوکارهای تعامل و الزامات مکالمه، صحنهٔ بسیار معناداریست. رستم همین که اسفندیار را می‌بیند بی‌مقدمه و با زبانی گزنده گلایهٔ خود را از شاهزادهٔ نوآیین آغاز می‌کند:

سخن هر چه گویم همه یاد گیر	مشو تیز با پیر بر خیرخیر
همی خویشان را بزرگ آیدت	وزین نامداران سترگ آیدت!
همانا به مردی سبک داریم!	به رای و به دانش تنک داریم!
به گیتی چنان دان که رستم منم	فروزندهٔ تخم نیرم منم!

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۴۱)

رستم چهارده بیت دیگر نیز به‌طور پیوسته در به‌رخ کشیدن هویت پهلوانی خود می‌گوید و در میانهٔ سخن تهدیدگونه‌ای نیز چاشنی سخنان خود می‌کند:

نگهدار ایران و نیران منم	به هر جای پشت دلیران منم
از این خواهش من مشو درگمان	مدان خویشان برتر از آسمان!
من از بهر این فرّ و اورند تو	بجویم همی رای و پیوند تو!
نخواهم که چون تو یکی شهریار	تبه دارد از چنگ من روزگار

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۴۱)

ظرافت بیان رستم در بیت پایانی از حیث رعایت ادب تعامل و کنش حفظ وجهه بسیار حائز اهمیت است. ساختار این بیت با وجود متعددی بودن بر کتمان فاعل کنش‌گر و یا جابه‌جایی عامدانهٔ فاعل بنا شده است. رستم نمی‌گوید دوست ندارم که من تو را تباه کنم، بلکه می‌گوید نمی‌خواهم که روزگار شهریاری چون تو را به دست من تباه کند. روزگار همان سرنوشت است که حضور جبری آن در جای‌جای شاهنامه مشهود است و در این‌جا نیز رستم عاملیت را به روزگار نسبت داده است تا بر اساس باور کهن ایرانیان به فATALIZM و قضای آسمانی (زرین‌کوب، ۲۱۵: ۱۳۷۶؛ رینگرن، ۱۳۸۸: ۷۵-۱۱۰) هم خود را در این

اتفاق بی‌گناه جلوه دهد و هم رعایت منزلت و اقتضای مقام شاهزادگی اسفندیار را کرده باشد.

نفس این‌که کدام گوینده به خود حق می‌دهد در حین مکالمه عصبانی بشود یا صدای خود را برای دیگری بلند کند و مدیریت نظام نوبت‌گیری را در اختیار بگیرد و شنونده را در برابر خود وادار به سکوت و شنیدن کند، خود نشان‌دهنده میزان دست‌رسی به گفتمان و در نتیجه قدرت است. رستم به سبب بدعهدی اسفندیار، در دعوت او به میهمانی، خشم‌گین و آشفته خود را به اسفندیار می‌رساند و بنای عتاب و خطاب را می‌گذارد. اسفندیار نیز خندان از تیزی و تندی رستم، با فشردن دست رستم کنش غیرکلامی را برای کنترل تعامل و مدیریت مکالمه به کار می‌گیرد و ضمن آن به ستایش قدرت بازوی رستم می‌پردازد (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۵۵).

در واقع با فشردن چنگ، اسفندیار جدال را به نقطه اوج می‌رساند تا بابِ گفت‌وگوی بیش‌تر را بر رستم ببندد و مکالمه‌ای را که احساس می‌کند در آن چندان توفیقی نیافته است به پایان برساند. رستم نیز که بر اساس اصل هم‌کاری در مکالمه تاکنون پایه‌پای اسفندیار و حتی گاه پیش‌تر از او آمده است، در این‌جا هم پای پس نمی‌کشد و عیناً مقابله به مثل می‌کند، ضمن ستایش فرّ و شکوه او، دستش را می‌فشارد (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۵۶).

نحوه آراستن خوان و دعوت میهمان بر سفره و تعیین نوع خوردنی و آشامیدنی نیز از تمهیداتی است که اسفندیار برای در اختیار گرفتن صحنه رقابت به کار می‌گیرد. در می‌گساری رستم سنگ تمام می‌گذارد و برای آن‌که به شاهزاده نشان بدهد هم‌چنان از هوش فراوان برخوردار است، آهسته به پوشتن اعتراض می‌کند که چرا تیزی نبید کهن را با آب می‌شکنند، و آب در شراب او می‌آمیزد.

۵/۲. زوج‌های هم‌جوار و ساختارهای مرجح

در اغلب گفت‌وگوها، الگوهای ثابتی برای گفت‌وگو وجود دارد که گاه گفت‌وگوکنندگان برای مشارکت مؤثر در تعامل از این الگوها استفاده می‌کنند. مانند الگوهای سخن‌گشایی یا فتح باب، سلام و انواع خوش‌آمدگویی‌ها، تعارفات روزمره، خداحافظی و مانند آن‌ها. این توالی‌های طبیعی را زوج‌های هم‌جوار می‌نامند (بول، ۱۳۹۱: ۱۳۹۱).

۱۰۲). در زوج‌های هم‌جوار، همیشه گفت‌وگو دو قسمت دارد که یا با واسطه یا بلافاصله در پی هم می‌آیند. زوج‌های هم‌جوار روابط قدرت حاکم بر فضای مکالمه را نشان می‌دهند. در طرح زوج‌های هم‌جوار، همیشه این‌گونه نیست که پاسخ‌ها به منزله قسمت دوم زوج‌های هم‌جوار با پرسش‌ها یا بخش اول این زوج‌ها هماهنگ یا یک‌سان باشد. گاه این پاسخ‌ها برخلاف عرف معمول و انتظار گوینده‌اند؛ «به همین دلیل برخی از پاسخ‌ها در مقایسه با پاسخ‌های ممکن دیگر ترجیح داده می‌شوند و برخی دیگر نامرّج هستند، یعنی ترجیحی نسبت به دیگر شقوق ندارند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۰). ساختار ترجیحی باعث تقسیم قسمت دوم زوج‌های هم‌جوار به دو کنش اجتماعی ساختار مرجح و ساختار نامرّج می‌شود. ساختار مرجح آن کنشی است که انتظار می‌رود گوینده دوم در پاسخ گوینده اول انجام دهد. ساختار نامرّج یا ساختار نشان‌دار، واکنشی است خلاف انتظار و حاوی اطلاعات خاصی درباره گوینده.

در اولین مواجهه دو پهلوان داستان شاهنامه، زوج هم‌جوار سلام و خوش‌آمدگویی به نحو معناداری خواننده را با ویژگی‌های فردی هردو شخصیت آشنا می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۳۲). سوگندی را که رستم در ابتدای سخن خود یاد می‌کند می‌توان نشانه کاربرد راه‌برد کیفیت (quality maxim) از سوی او دانست. این راه‌برد - که یکی از اصول هم‌کاری گرایس است - ناظر بر راست‌گویی گوینده و شگردی برای نشان دادن صداقت است (صفوی، ۱۳۹۱: ۳۰۱).

اسفندیار نیز که گوینده قسمت دوم از این زوج احوال‌پرسی و خوش‌آمدگویی است، دقیقاً به قرینه، هم‌طراز همین سخنان را در حق رستم بیان می‌کند و مطابق رسم و آیین و برای پاسخ‌گویی به استقبال شایان جهان پهلوان، همان مراتب تجلیلی را ابراز می‌کند که رستم نسبت بدو به‌جای آورد. به عبارتی از ساختار مرجح استفاده می‌کند. ویمانند رستم از اسب پیاده می‌شود و پیل‌تن را به بر می‌گیرد و بر او آفرین می‌گوید (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۳۳). پاسخ اسفندیار بلافاصله پس از پایان سخن رستم و بدون مکث و با بیش‌ترین هم‌پوشی بیان می‌شود که نشان از تعاملی کاملاً دوستانه و از سر احترام متقابل میان دو پهلوان است.

در ادامه این گفت‌وگو زوج هم‌جوار دعوت و پاسخ نیز میان دو پهلوان ردوبدل می‌شود، ولی برخلاف انتظار، اسفندیار از ساختار ترجیحی نامرّج استفاده می‌کند و به دعوت

میهمانی رستم پاسخ مثبت نمی‌دهد. رستم با استفاده از شگرد مقدمه‌چینی (پیش‌توالی) دوستانه از اسفندیار دعوت می‌کند تا میهمانش شود (فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۳۳).

پاسخ اسفندیار متضمن نفی و رد درخواست است. او ضمن استفاده از عبارات تلطیف‌کننده تعهدش را به فرمان شاه و عذر و دلیل نپذیرفتن دعوت را بیان می‌کند:

هر آن کس کجا چون تو باشد به نام	همه شهر ایران بدو شاد کام
نشاید گذر کردن از رای اوی	گذشت از بر و بوم و از جای اوی
ولیکن ز فرمان شاه جهان	نیچم روان آشکار و نهان
به زابل نفرمود ما را درنگ	نه با نام‌داران این بوم جنگ

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۳۳)

این پاسخ در عین حال که تلخی رد دعوت را کم‌تر جلوه می‌دهد، فضا را برای طرح درخواست اسفندیار فراهم می‌کند؛ درخواستی که خود می‌داند بیانش بسیار دشوار و پذیرش آن از سوی رستم دشوارتر است. به همین دلیل بدون هیچ‌گونه تعللی سخن خود را پی می‌گیرد و در بیت نخست با استفاده از شگرد «پیش‌توالی اعلام کوتاه» و در بیت بعد با بهره‌گیری از «اعلام همراه با کنش ترغیبی» از رستم تقاضای تسلیم می‌کند:

تو آن کن که بر یابی از روزگار	بر آن رو که فرمان دهد شهریار
تو خود بند بر پای نه بی‌درنگ	نباشد ز بند شهنشاه ننگ

(فردوسی، ۱۳۸۹: ۳۳۴)

سپس اسفندیار برای آن که فضای مناسب را برای پذیرش تقاضای خود فراهم کند، ضمن هم‌دردی با رستم و اظهار تأسف خود از این درخواست غیرمعمول، با استفاده از «کنش تعهدی» گفتار، متعهد می‌شود تا امنیت جانی رستم را تأمین کند و او را با عزت و احترام فراوان به خانه بازگرداند. توسل به فرمان شاه و عذرآوردن‌ها از سوی او بر عهده گرفتن چنین تعهداتی از سوی دیگر، نشان می‌دهد که اسفندیار متوجه قبح درخواست خود از رستم است. پاسخ رستم به این تقاضا از مقوله ساختار «ترجیحی نامرجح» است:



جدول شماره ۱- زوج‌های هم‌جوار

قسمت اول زوج هم‌جوار	قسمت دوم زوج هم‌جوار
اسفندیار: دعوت به نوشیدن از سوی اسفندیار	ساختار مرجح
رستم: اعتراض و گله‌گذاری از عدم دعوت	ساختار نا مرجح
اسفندیار: اتهام‌زنی و نکوهش نیاکان رستم	رستم: پذیرش درخواست
اسفندیار: تهدید همراه با صراحت	اسفندیار: پوزش و عذرخواهی
اسفندیار: تعارف و سپاس	رستم: دفاع از خود و ستایش نژاد خویش
رستم: تکرار دعوت	رستم: تهدید همراه با تلویح و ملامت
رستم: نصیحت و انذار و دعوت به آشتی	رستم: سپاس و قدردانی
اسفندیار: رجز خوانی و تهدید	اسفندیار: رد درخواست و
رستم: درخواست صلح و ترک مخاصمه	تهدید و درخواست تسلیم
اسفندیار: پیش‌نهاد تسلیم	رستم: رجز خوانی و تهدید
اسفندیار: درخواست پرورش بهمن	اسفندیار رد درخواست همراه با تهدید
	رستم: رد درخواست همراه با مفاخره
	رستم: پذیرش درخواست به شکل اطاعت و حرمت

با مقایسه زوج‌های هم‌جوار بالا و داده‌های جدول، این نکته آشکار می‌شود که در بیش‌تر مواضع، اسفندیار آغازکننده سخن است و کسی است که سعی می‌کند اراده خود را بر رستم تحمیل کند و رستم به جز مورد بند برپای نهادن در بقیه موارد از زوج هم‌جوار مرجح استفاده می‌کند. هر کجا هم که از ساختار ترجیحی نامرجح استفاده کرده، با استفاده از انواع توالی‌ها و پیش‌توالی‌ها، شگردهای تلطیفی، کاربرد تلویحی و کنش‌های گفتاری ترغیبی، جای‌گاه و منزلت اسفندیار را رعایت کرده و سعی در گریز از ایجاد موقعیت نامناسب برای اسفندیار داشته است.

۶/۲. شاخص‌های اجتماعی و بیان محترمانه: شاخص اجتماعی مشخص‌کننده هویت اجتماعی است «شاخص‌های اجتماعی به آن جنبه‌هایی از ساختار زبان گفته می‌شود که هویت اجتماعی مشارکان در کلام یا روابط اجتماعی بین آن‌ها را مشخص می‌کند» (آقاگل‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۰۶). ضمائر، القاب، عناوین و صفاتی که نشان‌دهنده منزلت و جای‌گاه اجتماعی شخص باشد و نوع ارتباط او را با مشارکین دیگر مکالمه تعیین کند از مصادیق

این شاخص‌ها به شمار می‌رود. القاب و عناوینی که دو پهلوان برای یک‌دیگر به کار می‌برند، بیان‌گر مقام و منزلت اجتماعی آنان است. رستم در اغلب مواضع عناوینی چون «یل، پورشاه، شهریار، شاه، مه‌تر، پهلوان، جهان‌دار، نام‌دار و سپهبد» را به کار می‌گیرد، و اسفندیار نیز به تناسب عناوینی چون «گو پیل‌تن، نام‌دارکهن، جهان‌پهلوان، پور سام سوار، یادگار گوان» را به کار می‌برد.

رستم متعلق به نهاد پهلوانی است و فرمان‌بر شاه ایران است که در هرم قدرت اجتماعی در مکانی پایین‌تر از اسفندیار قرار دارد. به همین سبب در خطاب به اسفندیار کم‌تر از شاخص بی‌نشان «تو» استفاده می‌کند (۲۲ مورد در برابر ۳۳ مورد). هر چند استفاده از ضمیر «تو» از سوی هیچ‌کدام از دو پهلوان نشانه‌ی تعرض به شأن و منزلت دیگری تلقی نمی‌شود؛

«کاربرد ضمیر دوم شخص «تو» فی‌نفسه نشان نمی‌دهد که شخصی که از این ضمیر استفاده کرده است احساس می‌کند فردی که مخاطب او قرار گرفته منزلت پایین‌تری دارد، بلکه منزلت پایین‌تر فرد مخاطب تنها هنگامی آشکار و تأیید می‌شود که او در پاسخ از ضمیر شما استفاده کند و در نتیجه الگوی کاربرد ناهمسان برقرار گردد» (بی‌من، ۱۳۸۱: ۲۰۱).

تفاوت سطح منزلت را می‌توان در استفاده‌ی بیش‌تر رستم از صفات بیانی مثبت برای اسفندیار و تفاوت در شدت آن‌ها سنجید. رستم در اغلب موارد برای اسفندیار از عنوان به جای نام به همراه یک یا چند صفت استفاده می‌کند. او حتی در لحظاتی که شدیداً از او خشم‌گین می‌شود نیز ادب صحبت را فراموش نمی‌کند و آداب مکالمه را به‌جا می‌آورد، برخلاف اسفندیار که چندین بار از شاخص‌های منفی برای نام‌دهی رستم استفاده می‌کند. در زیر جدول فراوانی شاخص‌ها و صفات آورده شده است:

جدول شماره ۲ - شاخص‌های اجتماعی

شاخص‌ها و صفات برای رستم	شاخص‌ها و صفات برای اسفندیار
از یلان جهان یادگار	پهلوان
پهلوان و جهان پهلوان (بدون صفت)	جهان‌دار و بیدار و روشن‌روان
پور سام سوار	سرافراز شیر، نام‌آور
دستان	نوآیین و نوساز و فرخ جوان
نیک‌دل، مه‌تر نام‌دار	نام‌ور، پره‌نر شهریار



افسرکارزار، فرخ اسفندیار	رستم پیل تن
شیرخوی	رستم نام‌دار
شاه‌زاده یل اسفندیار	نام‌جوی
شاه فرخ همال	سگری بدنشان و بدگمان
شاه یزدان پرست	برمنش پیر ناسازگار
شاه شادان‌دل و نیک‌بخت	رستم جنگ‌جوی
شهریار	پیل جنگی
فرخ اسفندیار	سرگرای

استفادهٔ دو پهلوان از عناوین و القاب و صفات، تقریباً از الگوی ثابت ادب و تعامل پیروی کرده است، با این تفاوت که میزان پای‌بندی و تعهد رستم به این سنت، بیش از اسفندیار بوده است که این مقوله می‌تواند نشانهٔ منزلت و جای‌گاه اجتماعی دو پهلوان در ساختار سیاسی ایران باشد. ساختاری که پهلوان را در جای‌گاهی پایین‌تر از شاه‌زاده، در هرم سلسله مراتب منزلت و قدرت قرار داده است.

نتیجه‌گیری

داستان رستم و اسفندیار، بازسازی روایی یک ستیز درون گفتمانی است. ستیزی که از به هم خوردن روابط متقارن قدرت در درون قلمرو پادشاهی گشتاسب ناشی می‌شود. گشتاسب به عنوان شاهی نوآیین همراه با اسفندیار، پهلوان دین بهی و جنگ‌جوی مقدس، با اهدافی متفاوت ولی خاست‌گاه ایدئولوژیکی یک‌سان، جدال آشکاری را با خاندان زال در مقام نگاه‌بانان سنت‌های دیرینه و پهلوانان نظم کهن آغاز می‌کند. رستم به عنوان نماینده و نماد نهاد پهلوانی، که علاقه‌ای به پذیرش هنجارهای تازه بر اساس الگوی پیش‌نهادی گشتاسب و فرزند او اسفندیار ندارد، در جنگی ناخواسته به رویارویی با گفتمان مسلط می‌پردازد و طی گفت‌وگوهای طولانی هژمونی خاندان گشتاسبی را به چالش می‌کشد و آن را نفی می‌کند. زبان به منزله کنشی اجتماعی، این ستیز و معارضه را به شکل‌های مختلف از جمله سبک بیان، گفت‌وگو و مکالمه، الگوهای متفاوت جمله، کنش‌های متنوع گفتار، لحن، ادب و تعامل و... بازنمایی کرده است. با تحلیل مکالمات رستم و اسفندیار به شیوه کاربردشناسی زبان، نحوه شکل‌دهی گفتمان قدرت به زبان و تأثیر سلسله مراتب منزلت و قدرت در تولید واحدهای زبانی تبیین گردید.

یادداشت:

۱. بافت در این جا اعم از بافت زبانی/ هم‌متن (co-text) و بافت موقعیت (context of situation) است.



فهرست منابع

- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۶). *داستان داستان‌ها؛ رستم و اسفندیار در شاهنامه*، تهران: نشر آثار.
- اکو، امیرتو. (۱۳۷۳). «زبان، قدرت، نیرو»، ترجمه بابک سیدحسینی، ارغنون. ش ۴. زمستان ۱۳۷۳، صص ۶۷-۸۲.
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۹۲). *فرهنگ توصیفی تحلیل گفتمان و کاربردشناسی*، تهران: علمی.
- آقاگل زاده، فردوس. (۱۳۸۶). «تحلیل گفتمان انتقادی و ادبیات»، ادب پژوهی، شماره اول، بهار.
- بی من، جان. (۱۳۸۱). *زبان، منزلت و قدرت در ایران*. ترجمه رضا ذوق دارمقدم، تهران: نشر نی.
- بهنام، مینا. (۱۳۹۰). «رستم و اسفندیار، روی کرد نشانه - معناشناختی»، *فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، د ۲، ش ۴ (پیاپی ۸)، زمستان.
- دریفوس، هیوبرت و رابینو، پل. (۱۳۸۴). *میشل فوکو: فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنوتیک*، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- رینگرن، هلمر. (۱۳۸۸). *تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی (شاهنامه و ویس و رامین)*، ترجمه ابوالفضل خطیبی، تهران: هرمس.
- سلطانی، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۲). *قدرت، گفتمان و زبان؛ سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، چاپ چهارم، تهران: نشرنی
- طوسی، محمدبن محمودبن احمد. (۱۳۹۱). *عجایب المخلوقات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی.
- صفوی، کورش. (۱۳۹۲). *معنی‌شناسی کاربردی*، چاپ چهارم. تهران: هم‌شهری.
- ضیمران، محمد. (۱۳۹۰). *میشل فوکو: دانش و قدرت*، چاپ ششم، تهران: هرمس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، چاپ سوم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).
- فرکلاف، نورمن. (۱۳۸۹). *تحلیل انتقادی گفتمان*، گروه مترجمان، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- مختاری، محمد. (۱۳۷۹). *اسطوره زال؛ تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی*، چاپ دوم، تهران: توس.
- وندایک، تیون آدریانوس. (۱۳۸۲). *مطالعاتی در تحلیل گفتمان: ازدستور متن تا گفتمان کاوی انتقادی*، گروه مترجمان ویراسته مهرا مہاجر و محمد نبوی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- هلیدی و حسن. (۱۳۹۳). *زبان، بافت و متن؛ جنبه‌هایی از زبان در چشم‌اندازی اجتماعی - نشانه‌شناختی*، ترجمه مجتبی منشی‌زاده، طاهره ایشانی، تهران: علمی.
- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، تهران: فرهنگ معاصر.
- یول، جورج. (۱۳۹۱). *کاربردشناسی زبان*. ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توان‌گر، تهران: سمت.